



در گفت و گو با آیتالله عمید زنجانی، دکترمهرپور و دکتر هاشمی قسمت دوم

بر اساس اصل صد و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پس از مقام رهبری، رئیس جمهور، عالیترین مقام رسمی کشور است و مسؤولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط میشود، بر عهده دارد. از سوی دیگر، بر اساس اصل پنجاه و هفتم، قوای سهگانه، زیر نظر ولایت مطلقه امر، عمل میکنند و از یکدیگر مستقل میباشند. این دو اصل به همراه برخی اصول دیگر قانون اساسی و تحلیلهای و تفسیرهای متفاوتی که وجود دارد، پرسشهای حقوقی و قانونی چندی را ایجاد میکند. آنچه پیش روی دارید، بخش پایانی گفتگو با صاحب نظران و حقوقدانان محترم، آقایان دکتر سید محمد هاشمی، دکتر حسین مهرپور و آیه الله عباسعلی عمید زنجانی است که بخش نخست آنرا در شماره پیش آوردیم. این بخش به بررسی چگونگی سازگاری مسؤولیت اجرای قانون اساسی با تفکیک قوا، مسؤولیت اجرا با نگاه به روح حاکم بر قانون اساسی، بررسی تفسیر شورای محترم نگهبان و سیر تاریخی آن، جایگاه قانونی هیأت پیگیری اجرای قانون اساسی و موضوع دادگاه عالی قانون اساسی میپردازد.

گفتنی است که این گفتگوها به صورت جداگانه انجام گرفته و سپس توسط مجله تلفیق و تنظیم شده است. لازم میدانیم مجدداً از اساتید محترم، که این فرصت را در اختیار مجله گذاشته و در این گفتگو شرکت کردند، سپاسگزاریم. قانون اساسی، مسؤولیت اجرا را به رئیس جمهور داده است و طبق تحلیلی که ارائه شد، این مسؤولیت، فراگیر است و همه اصول قانون اساسی حتی اصول مربوط به قوای دیگر را شامل میشود و طبعاً در همان محدوده باید اختیاراتی برای اجرا وجود داشته باشد. در مقابل، قانون اساسی اصل تفکیک قوا را به رسمیت شناخته است که شاید هم يك اصل حاکم در قانون باشد.

بنابراین، اجرای قانون اساسی چگونه با تفکیک قوا سازگار است؟ اگر رئیس جمهور بخواهد برای اجرای قانون یا جلوگیری از نقض قانون اساسی اقدام کند، چگونه باید عمل کند که استقلال قوای دیگر محفوظ بماند؟
دکتر هاشمی: در اینجا خوب است من درباره تفکیک قوا توضیحی بدهم.



فلسفه وجودی تفکیک قوا شکستن قدرت، بین ایادی متعدد، به منظور جلوگیری از تمرکز قدرت، در ید واحد یا در کانون واحد است. تجربه تاریخی نشان داده که قدرت فساد می‌آورد، خصوصاً اگر قدرت بلامعارض باشد. از آنجا که زمامداری، عالیترین مقام است، بنابراین، معارضی ندارد. حال با تجربیاتی که فلاسفه و صاحب‌نظران به‌دست آورده‌اند، یکی از راههایی که نشان داده‌اند، تفکیک قوا است. مونتسکیو، از متجددترین طرفداران تفکیک قوا، برای جلوگیری از قدرت می‌گوید:

۱. قدرت فساد می‌آورد. پس جلوی فساد قدرت را باید گرفت.

۲. هیچ قدرتی بالاتر از قدرت نیست. چه باید کرد؟ باید قدرت را شکست و توزیع کرد. تفکیک قوا برای این است. اصل تفکیک قوا برای آن است که قدرت در ید واحد نباشد که اینجا اصل پنجاه و هفتم را هم می‌توانیم نقد کنیم. به این ترتیب، در واقع، هدف از تفکیک قوا این است؛ اما به این نکته توجه داشته باشیم که تفکیک قوا به دو صورت است: یکی تفکیک مطلق و دیگری تفکیک نسبی. تفکیک مطلق، تفکیکی است که اولاً قوا وظایفشان از یکدیگر متمایز و جدا باشد و ثانیاً هیچ یک از قوا نفوذ و اقتدار بر دیگری نداشته باشد. در تفکیک نسبی، اولاً قوا متمایز از یکدیگرند؛ یعنی هر قوه‌ای کار خود را انجام می‌دهد. ثانیاً امکان نفوذ و اقتدار قوا بر یکدیگر وجود دارد؛ همچنان که در قانون اساسی ما تفکیک قوا نسبی است، نه مطلق. هیچ جایی دنیا، تفکیک مطلق قوا نداریم. یکی از کشورهایی که تفکیک قوا را به آن نسبت می‌دهند، کشور آمریکا است. در این کشور، تفکیک مطلق قوا هست؛ یعنی رئیس‌جمهور منتخب مردم و مظهر مردمی است. نمایندگان پارلمان هم منتخب مردم هستند. اینها هر دو مسؤولیت مردمی‌اند و اظهار استقلال از یکدیگر می‌کنند؛ ولی در همان جا رئیس‌جمهور را به علت خیانت به کشور، توسط همان مجلسی که مردمی است، میتوان محاکمه کرد. از سوی دیگر، رئیس‌جمهور هم میتواند قوانین پارلمان را وتو کند. بنابراین، ما تفکیک مطلق صددرصد نداریم. آنچه داریم، تفکیک نسبی است.

دکتر هاشمی:



منظور از استقلال قوه قضائیه، این است که قضاوت در یک محیط بیطرفانه بتواند عدالت را محقق بسازد، نه اینکه بگوییم: قوه قضائیه جزیره جدایی است که کسی حق ورود به آنرا ندارد.

اعتماد برای عزل دولت و حتی پیشنهاد عزل رئیس‌جمهور.

بنابراین، تفکیک قوا در کشور ما تفکیک نسبی است؛ اما اصل پنجاه و هفتم میگوید: «قوا مستقل از یکدیگرند» که این استقلال، به این معنا است که قوه قضائیه مثلاً کار اجرایی انجام ندهد. یا قوه مجریه، کار قضایی انجام ندهد. یا رئیس قوه مجریه، دادگاه نداشته باشد. آقای رهبر، برای خودش دادگاه نداشته باشد. کار قضا باید متمرکز در قوه قضائیه و کار تقنین باید متمرکز در قوه مقننه شود. مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی امنیت ملی، حق قانونگذاری ندارند.

اما استقلال دیگری هم داشتیم و آن، استقلال قوه قضائیه است که بیشترین مطلب در کشور ما این است و رئیس قوه قضائیه هم به این استناد میکند. صدر اصل صد و پنجاه و ششم میگوید: «قوه قضائیه قوهای است مستقل». این کلام اول قوه قضائیه است. این کلام، تأسیسی است. قوه قضائیه باید مستقل تأسیس شود؛ اما هدف از استقلال برای قوه قضائیه چیست؟

قوه قضائیه، نهادی در مقام قضاوت است و شرط اول قضاوت، تأثیرناپذیری و استقلال در برابر ارباب نفوذ است. بنابراین، منظور از استقلال قوه قضائیه، این است که دستگاه قضایی بتواند به دور از نفوذ دیگران، اولاً بر اساس قانون و ثانياً بر اساس وجدان قاضی، به دعاوی رسیدگی و حکم صادر کند؛ یعنی حکم قاضی، تحت تأثیر فردی از بالا نباشد. قاضی باید آنچنان استقلال داشته باشد که بتواند حاکم را هم محاکمه کند. قاضی باید آنچنان استقلال داشته باشد که ترس از انتقال و عزل و نظایر آن را نداشته باشد.

بنابراین، منظور از استقلال قوه قضائیه، این است که قضاوت در یک محیط بیطرفانه بتواند عدالت را محقق بسازد، نه اینکه بگوییم: قوه قضائیه جزیره جدایی است که کسی حق ورود به آنرا ندارد، خیر. اولاً تفکیک قوا است و هر قوهای کار خودش را انجام میدهد، ثانياً قوه قضائیه یکی از نهادهای موجود در کشور است که منطبق با قوای دیگر است. میخواهد قانون وضع کند، به قوه مقننه ارتباط پیدا میکند. میخواهد اجرا کند، به قوه مجریه ارتباط پیدا میکند. میخواهد بودجه بگیرد، از قوه مجریه میگیرد. میخواهد قانون جزا وضع شود یا اجرا شود، دولت جرایمی را مشخص میکند و قوه قضائیه باید محاکمه کند. بنابراین، قوه قضائیه نهاد مستقلی نیست. به همین علت است که قوه قضائیه هم مانند دیگر نهادها مجری قانون اساسی است. لذا کسی که مسؤولیت اجرای قانون اساسی را دارد، حق دارد بر همه دستگاهها، از جمله، قوه قضائیه، مقام رهبری و دیگر نهادها نظارت لازم و کافی را داشته باشد.



بنابراین، تفکیک قوایی که اینجا مورد انتظار است، تفکیک قوا برای قضاوت سالم است نه بیشتر؛ یعنی یک جزیره مسدودی نیست که کسی را حق ورود به آن نباشد؛ مثلاً بر اساس اصل سی هفتم قانون اساسی، در قوه قضاییه اعمال شکنجه ممنوع است؛ اما اگر گاهی بخواهند فردی را به اقرار وا دارند، او را شکنجه کنند، یک اصل قانون اساسی مخدوش شده است. چه کسی مسؤول اجرای قانون اساسی است؟ در کشور ما رئیسجمهور است. بنابراین، رئیسجمهور باید حق نظارت را از این بابت داشته باشد.

دکتر مهرپور: بله، یک نظر هست که وقتی قانون اساسی میگوید: رئیسجمهور مسؤول اجرای قانون اساسی است، باید این اختیار را هم به او بدهیم که بتواند دخالت کند. بنابراین، اکنون میتوانیم اصلاح کنیم. اگر قانون نداریم، این قانون را به مجلس ببریم که رئیسجمهور میتواند این کارها را انجام دهد؛ اما سؤال این است: اگر رئیسجمهور دید که قانونی بر خلاف قانون اساسی، تصویب شده است، یا دستگاه قضایی، حکمی بر خلاف قانون اساسی داده است، آیا میتواند جلو آن را بگیرد؟ آیا با ساختار قانون اساسی ما انطباق دارد؟ با ساختار فعلی قانون اساسی، طبعاً نمیتوانیم بگوییم که چنین اختیاری دارد؛ زیرا دخالت در قوه دیگر خواهد بود.

دکتر مهرپور:

اخطار و تذکر، دخالت نیست.

این، جزء شأن ریاست جمهوری است که تذکر و اخطار بدهد

و به مجلس گزارش کند، اینها همه پشتوانهها

و ضمانت اجرایی است که میتواند مؤثر باشد.

موردی داشتیم که قانونی از تصویب مجلس گذشته و لازمالاجرا شده بود. شورای نگهبان، این انتظار را از رئیسجمهور داشت که: «دستور بدهید جلوی اجرای این قانون گرفته شود؛ چون خلاف قانون اساسی است». حال شما حتماً خواهید گفت که چون خود شورای نگهبان، آن قانون را خلاف قانون اساسی میدانسته، چنین خواسته است؛ ولی شورای نگهبان انتظار عدم اجرا را از رئیسجمهور داشته است؛ چون شورای نگهبان فقط تشخیص میدهد و کار اجرایی نمیتواند بکند. بنابراین، به رئیسجمهور گفته است: از شما که مسؤول اجرای قانون اساسی هستید، انتظار داریم که اجرای این قانون را اکیدا ممنوع کنید.

با وجود اینکه چنین موردی داشتیم (با وضع فعلی قانون اساسی) طبیعتاً نمیشود این نظر را درباره با قانون اساسی مطرح و بیان کرد که رئیسجمهور مستقیماً بتواند چنین کاری را انجام دهد و خصوصاً در ارتباط با قوه قضاییه، بر خلاف



قانون اساسی، جلو اجرای حکم قاضی را بگیرد. البته این نظریه هم مطرح است که وقتی قانون اساسی به رئیس‌جمهور، مسؤولیت اجرای قانون اساسی را میدهد و برای وی محرز میشود که قانون اساسی نقض شده است، پس باید بتواند جلو نقض آن را بگیرد.

ما در بحثهایی که در هیأت پیگیری اجرای قانون اساسی مطرح شد، گفتیم که در محدوده اصول و حدود دیگری که برای اختیارات رئیس هست، از رئیس‌جمهور، مسؤولیتی بیش از این خواسته نشده که تدبیر لازم را بیندیشد، توصیه کند، تذکر دهد و اخطار کند. اخطار و تذکر، دخالت نیست. این، جزء شأن ریاست جمهوری است که تذکر و اخطار بدهد و به مجلس گزارش کند، اینها همه پشتوانهها و ضمانت‌های اجرایی است که میتواند مؤثر باشد (نباید از اینها غافل باشیم) و اگر به آن عمل شود، میتواند اثر خودش را بگذارد. از رئیس‌جمهور خواسته شده که در همین حدود اقدام کند. اگر این تخلفها به جایی رسید که تخلف اداری و انضباطی و یا حتی جرم باشد، یعنی به نقض فاحش حقوق مردم منجر شود، مثلاً رئیس‌جمهور با انجام بدرفتاری با متهم، برخورد کرد، این را به مرجع مربوطه ارجاع میکند؛ یعنی به قوه قضاییه و به دادگاه مربوطه گزارش میکند؛ که قانون اساسی نقض شده و نقض قانون اساسی، به عمل مجرمانه منجر شده است، رسیدگی کنید! و آنان مکلفند که رسیدگی کنند.

اگر همین مقدار، درست عمل شود و دست کم از رئیس‌جمهور پذیرفته شود که میتواند چنین کند و در مرحله‌ای که گزارشهایی به رئیس‌جمهور میرسد، میتواند بازرسی کند، نماینده بفرستد، پرونده را بخواند راهگشا است. نمیخواهد دستوری بدهد، دخالتی نکند و یا اعمال نفوذی انجام دهد؛ ولی چون مسؤول اجرای قانون اساسی است، میخواهد در جریان کار قرار بگیرد و بتواند بگوید: شما تخلف کردید و اخطار بدهد، گرچه ممکن است طرف مقابل (اخطار شونده) عمل نکند. نمیگوییم رئیس‌جمهور جلو تصمیم او را بگیرد؛ ولی این ابزار را به او بدهیم که بتواند بر موضوع اشراف پیدا کند؛ یعنی بتواند بررسی و بازرسی و پیگیری کند و تذکر بدهد تا جلو کارهای خلاف را بگیرد. ما میگوییم در این حد میتواند انجام دهد. اینکه رئیس‌جمهور جلو اجرای حکم دادگاه یا جای دیگر را بگیرد، ظاهراً با ساختاری که قانون اساسی ما دارد، مطابقت نمیکند. همیشه این واژه هست که اگر این اختیار (دخالت در قوای دیگر) به او داده شود، گرچه ممکن است بسیار خوب باشد، اما گاهی این اختیار و قدرت در دست او باعث سوء استفاده میشود و آن دیکتاتوری که از آن میترسیم، از این راه، پیش می‌آید و این جای بحث دارد.

اما از لحاظ نظری، چرا عده‌های این بحث را مطرح میکنند؟ چون رئیس‌جمهور، از راه‌های مختلفی کنترل میشود، مجلس او را استیضاح میکند، دیوان کشور، تخلفات قانونی او را پیگیری میکند، در برابر رهبری مسؤول است، دوره ریاستش چهار سال بیشتر نیست و در برابر مردم، مسؤول است. همه اینها اهرم‌هایی است که رئیس‌جمهور را مهار میکند. اگر اختیاری هم



به او بدهید، این اهرمها میتواند او را مهار کند و جلو دیکتاتوری او را بگیرد؛ اما اگر قوه دیگری داشته باشید، ولی این اهرمها را نداشته باشید و رئیسجمهور هم نتواند در اجرای این وظیفههاش جلو آن را بگیرد، شما میخواهید چه کار کنید؟ در سطح جهانی هم گاهی ممکن است این نظریه به جایی برسد که بگویند: بیایید اصلاحاتی بهعمل بیاوریم و این اختیارات را بدهیم؛ مثلاً در سطح جهانی، این خیلی مهم است که وقتی جرایم مهمی به وسیله مقامات و شخصیتهایی اتفاق میافتد که دسترسی به آنان بهسادگی میسر نیست و نمیشود آنان را تحت تعقیب قرار داد و محاکمه کرد، جنایاتی که به وسیله دولتها و مقامات دولتی، در زمان جنگ واقع میشود یا جنایاتی که اسم آنها را جنایات علیه بشریت گذاشتهاند، که از جمله، بعضی از موارد مربوط به حقوق بشر است، مثلاً اعمال شکنجه، اعمال تبعیض و کارهای مختلف اینچنینی که بهطور گسترده و نظامیافته، علیه افراد انجام میشود، بتوان مرتکبان را تحت تعقیب و محاکمه قرار داد. کسانی که مرتکب این جرایم میشوند، بیشتر ممکن است دولتها و مقامات دولتی باشند.

این نهضت جهانی حقوق بشر و مبارزه علیه ناقضان حقوق بشر و حقوق انسان، که سالها است برپا شده، برای اینکه جلو نقض گسترده حقوق بشر را بگیرند، راههای مختلفی را پیش گرفتند، مقاولهنامهها، عهدنامهها و کنوانسیونهای مختلفی که دولتهای مختلف تصویب کردند که بعد از تصویب، مسؤولند، کمیتههایی برای نظارت پیش بینی شده که توضیح میخواهند، بازخواست و سؤال میکنند، نماینده ویژه تعیین میکنند که نظارت میکند و گزارش میدهد. این گزارشها در مجامع بینالمللی و سازمان ملل مطرح میشود. قطعنامهها صادر میکنند و فرضاً دولتی را که نقض حقوق بشر میکند، محکوم میکنند. همه اینها راهکارهایی است برای اینکه از نقض حقوق بشر جلوگیری شود. اما تا چه اندازه اثر دارد؟ ممکن است خیلی مؤثر باشد؛ چون هر دولتی در داخل کشورش مستقل است. قطعنامه حداکثر به این مضمون است: «اظهار نگرانی عمیق از نقض حقوق بشر، بهوسیله فلان دولت در فلان کشور».

اگر بخواهید در امور داخلی کشوری دخالت کنید، اعمال حق حاکمیت کنید، جلو تصمیماتش را بگیرید یا علیه او وارد عمل شوید، میگویند: دولتهای دیگر نمیتوانند علیه حاکمیت یک کشور مستقل، وارد عمل شوند. با همه این حرفها و مسائلی که وجود دارد، اما همه تلاش دارند که حاکمیت و استقلال دولتها محفوظ بماند و از مداخله دولتهای دیگر، حتی به اسم حقوق بشر جلوگیری شود؛ چون از اینها سوء استفاده میشود؛ ولی امروزه در این نظریه، تجدید نظر شده است؛ یعنی میگویند: ما باید به مرحلهای برسیم که اگر افراد یا مقاماتی در یک کشور، جنایات ضد بشریت مرتکب شوند، بتوانیم آنان را محاکمه کنیم.

شما میدانید که امروزه، اساسنامه دیوان کیفری بینالمللی رم تصویب شده است و بسیاری از کشورها آنرا امضا کردهاند که اگر شصت دولت، آن را تصویب کنند، لازمالاجرا میشود؛ ولی هنوز لازمالاجرا نشده است. بر مبنای این اساسنامه،



دیوان کیفری یا دادگاه کیفری بینالمللی تشکیل میشود. هیچکس در مورد جرایمی که در قلمرو صلاحیت این دیوان است، مصونیت ندارد؛ یعنی رهبر، رئیسجمهور، نخست وزیر، وزیر، نماینده مجلس و هر سمت و عنوانی که طبق قوانین داخلی یا مقررات بینالمللی، مصونیتی دارد، در اینجا هیچ مصونیتی ندارد. افراد در هر مقام و موقعیتی، اگر مرتکب جرایمی بشوند که در قلمرو صلاحیت این دادگاه است (جنایات ضد بشریت که بعضی از آنها مسائل حقوق بشری است) تحت تعقیب قرار میگیرند. در درجه اول، به دادگاههای داخلی میگویند که تعقیب و رسیدگی کنند. اگر نتوانستند یا رسیدگی نکردند، دیوان کیفری بینالمللی لاهه، که مرکب از هجده قاضی مستقل است، رسیدگی میکند.

بدین ترتیب، محکوم بودن مداخله در امور داخلی دولتها و دکتر مهرپور:

ما میگوییم که رئیسجمهور در ساختار فعلی قانون اساسی،

این حق را ندارد که در قوه دیگری دخالت کند و درست هم هست؛ چون احتمال اینکه به دیکتاتوری رئیسجمهور و قوه مجریه

منجر شود،

وجود دارد.

استقلال حکومتها در مسائل داخلی، با این وضعیت، شکسته میشود. این درست است که مسأله، متوجه فرد است، ولی این فرد، دارای مقام بوده یا حالا دارای مقام است. اگر این اساسنامه، تصویب و ملی شود، اگر رئیسجمهوری را توسط دادگاه یا دادستان یا دادگاه بینالمللی کیفری، به نسل کشی یا جرایم دیگر یا نقض حقوق یا تبعیض مستمر یا آزار و اذیت مداوم گروه خاصی، در داخل کشور خود متهم کرد، تعقیب و محاکمه خواهد شد. به هر حال، کشورها دیدند چاره‌ای نیست و به اینجا رسیدند.

حالا همین را بیاورید در داخل کشور. ما میگوییم که رئیسجمهور در ساختار فعلی قانون اساسی، این حق را ندارد که در قوه دیگری دخالت کند و درست هم هست؛ چون احتمال اینکه به دیکتاتوری رئیسجمهور و قوه مجریه منجر شود، وجود دارد. لذا قانون اساسی تمهیدات مختلفی اندیشیده است. به هر حال، این نظریه هم وجود دارد که رئیسجمهوری، که ما او را مهار کردیم که کارش به دیکتاتوری نکشد، حال که این مسؤولیتها را به او دادیم، این اختیارات را به او بدهیم تا جلوی این کار را بگیرد، البته این يك نظریه است و هنوز پخته نشده است.

بنده نظرم این است که مطابق قانون اساسی فعلی، رئیسجمهور نمیتواند بهخصوص در مورد قوای دیگر، وارد کار اجرایی بشود و مثلاً جلو اجرای حکم دادگاه را بگیرد و یا جلو اجرای قانون را بگیرد. به نظر نمیرسد که این (دخالت در قوای دیگر) با چهارچوب قانون اساسی مطابق باشد و یا حتی بخواهیم قانون عادی تصویب کنیم و اختیاراتی را به او بدهیم.



برداشت ما این است که قانون اساسی، با هر ایده‌هایی، این عنوان مسؤلیت اجرای قانون اساسی را ذکر کرده است با همین راهکارها. مهم این است که ما این اختیار را به رئیس‌جمهور بدهیم که اشراف کامل پیدا کند و بتواند بازرسی و پیگیری کند، اخطار و تذکر بدهد، به مجلس و مردم گزارش بدهد و مطالب را منعکس کند. این مطلب، تا حد زیادی دکتر هاشمی:

فلسفه و حکمت تفکیک قوا

شکستن قدرتی

است که

سوء استفاده از آن

بسیار محتمل است.

در واقع، قدرت

فساد می‌آورد.

جز پیامبران و

معصومین (ع)

به هیچ کس که

دارنده قدرت است،

نمی‌توان به طور درست

اعتماد کرد

می‌تواند مؤثر باشد.

آقای دکتر هاشمی! شما اشاره کردید به اینکه بر اساس تفکیک قوا، اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی قابل نقد است. تحلیل حقوقی خود را در اینباره بفرمایید.

دکتر هاشمی: فلسفه و حکمت تفکیک قوا شکستن قدرتی است که سوء استفاده از آن، بسیار محتمل است. در واقع، قدرت فساد می‌آورد. جز پیامبران و معصومین (ع) به هیچ کس که دارنده قدرت است، نمی‌توان به طور درست اعتماد کرد. این امر را نمی‌توانیم نادیده بگیریم.

از سوی دیگر، تجربیات سیاسی و اجتماعی تاریخ، نشان داده که تفکیک قوا نهاد بسیار خوبی برای تضمین سلامت زمامداری است؛ یعنی دموکراسی لازم است؛ ولی کافی نیست. دموکراسی همراه با تفکیک قوا می‌تواند به خوبی مؤثر باشد.



با قبول این مطلب، تفکیک قوا در کشور ما پذیرفته شده و مبنایی که در اصل پنجاه و هفتم وجود دارد، مبنای تفکیک قوا است. قوای حاکم عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قضاییه. این تأسیس تفکیک قوا در کشور ما است. به بیان دیگر میتوانیم بگوییم که در نظام ما نخست یک هرم ناقص ایجاد شده که به جای یک رأس، سه رأس دارد و این سه رأس، در رقابت و درگیری با یکدیگر هستند و مردم در ظل و ذیل چنین رقابت و رودرویی و نبودن قدرت واحد، احساس آزادی و راحتی میکنند.

بنابراین، غرض تمام است؛ اما جمله تکمیلی در اصل پنجاه و هفتم آمده است که این قوا زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت است. من در اینجا برداشت اولم را عرض میکنم، بعد در برداشت دوم، خودمان را راضی میکنیم. در برداشت اول، هرم ناقص، تبدیل به هرم کامل شده و در رأس، فردی قرار میگیرد که قوای سهگانه، زیر نظر او هستند. به همین علت، در برداشت اول، هدف اصلی و فلسفه اصلی تفکیک قوا، نه تنها مخدوش شده، بلکه تا حدود زیادی از بین رفته است. بنابراین، یک نفر در رأس قدرت قرار دارد و دیگر قوا زیر سایه او یا تحت اقتدار او به اداره امور میپردازند و آن صلابت لازم را که مورد انتظار تفکیک قوا است، ندارند.

اما با توجه به اینکه نظام ما یک نظام اسلامی و تعهدطلب است، مقام رهبری، مقام مطلق نیست، مقامی است که باید اولاً شرایطی داشته باشد و ثانیاً مسؤول است. از میان شرایط او مهمترین شرط، عدالت است. عدالت برای اداره امور جامعه اسلامی؛ همچنان که در اصل صد و نهم قانون اساسی ذکر شده که از شرایط رهبری، عدالت است. بنابراین، با فرض عدالت برای رهبری، میگوییم که تا حدودی نگرانیها رفع میشود. از سوی دیگر، رهبر مسؤول و پاسخگوی کارهای خودش است. به همین علت (ما تحلیل حقوقی میکنیم، اجتماعی و سیاسی نیست) زیر نظر نهاد ناظر به نام مجلس خبرگان قرار دارد و از این بابت، تا حدودی میتواند نگرانی را رفع کند. با وجود این، تفکیک قوا در کشور ما با تفکیک قوا در کشورهای دیگر متفاوت است و در عمل، ما شاهد نظارت مقام رهبری به نحوی هستیم که قوای سهگانه، ابتکار عملشان را در بعضی موارد از دست دادهاند؛ مثلاً یادم هست که در زمان حیات امام خمینی(ره) جریان مک فارلین که پیش آمد، هشت نفر از نمایندگان، از وزیر امور خارجه سؤال کردند که جریان مک فارلین چیست؟ (حالا هر چه بوده، دیپلماسی نهانی بوده؛ به هر حال، در همه کشورها از اینگونه دیپلماسیها ممکن است وجود داشته باشد) که امام مداخله کردند. نه قوه مجریه و نه رئیسجمهور، نخست وزیر، بلکه امام به عنوان مقام ما فوق، طی یک سخنرانی در یکی از دیدارها اعلام کردند که کجا میروید؟ «این تذهبون؟» نمایندههایی که سؤال کرده بودند، سؤال خودشان را پس گرفتند و نه تنها پس گرفتند، بلکه از صحنه خارج شدند. هیچ کدام از آنان دیگر نماینده نیستند.



من اینجا نقدم به شخص امام نیست. امام يك شخصیت والا و برجسته است. نمایندگان نباید این سؤال را میکردند. بایستی درایت دکتر هاشمی:

با وجود نظارت ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر قوای سهگانه، انطباق اصل تفکیک قوای جمهوری اسلامی، با تفکیک قوای موجود در دیگر دموکراسیهای مؤثر، کامل به نظر نمیرسد.

داشتند که چنین سؤالی را مطرح نمیکردند؛ ولی جزء حقوق قانونی آنان بود که سؤال کرده بودند. صحبت امام عملاً راه را بر آنان مسدود کرد.

بنابراین، میتوانیم بگوییم که مقام رهبری، قدرت فائقه و مسلط بر قوای سه گانه است.

يك نمونه دیگر که ما شاهد بودیم، مسأله قانونگذاری بود (در قانون مطبوعات) که رهبری دخالت کرد. ملاحظه کردید که آن تعاونی که قوا با یکدیگر دارند، تحتالشعاع قدرت مقام رهبری است که سیر به سمت مطلقیت دارد. نه مطلقیت در معنای اصولی، بلکه در معنای سیاسی. يك مطلقیت اصولی داریم و يك مطلقیت سیاسی. سیر به آن سمت است؛ یعنی ما نمیتوانیم اینها را نادیده بگیریم. به هر حال، با وجود نظارت ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر قوای سهگانه، انطباق اصل تفکیک قوای جمهوری اسلامی، با تفکیک قوای موجود در دیگر دموکراسیهای مؤثر، کامل به نظر نمیرسد.

به این ترتیب، تفکیک قوا در کشور ما با وجود رهبری، از نظر حقوقی نقض شده است؛ یعنی آن غرضی که از تفکیک قوا بوده، با وجود رهبری، نقض شده است.

تفکیک قوای سیاسی، این است که هیچ قوه فائقه‌ای وجود نداشته باشد. به همین علت، یکی دیگر از اصول تفکیک قوا، توازن قوا است؛ یعنی قوا باید قدرت متوازن داشته باشند که یکی بر دیگری برتری نیابد. اگر برتری یافت، قوه عالی میشود. بنابراین، هدف این است که قوه مافوقی وجود نداشته باشد. الان يك قوه چهارمی وجود دارد به نام قوه رهبری که موازی با قوای دیگر بلکه مافوق و مسلط بر آنها است. این تسلط عملی، فلسفه تفکیک قوا را مخدوش کرده است که يك قدرت متمرکز فائق واحد وجود نداشته باشد؛ اما الان هست و واقعیت دارد که رهبری، يك مقام عالی و در عمل، بلامنازع است.

با قطع نظر از مطلقه بودن ولایت رهبر است یعنی همین که فائقه هست؟

دکتر هاشمی: بله، بدون مطلقه بودن؛ چون در زمان امام که مطلقه نبود. این معنای مطلقه‌ای که الان در جامعه ما متداول شده است، به هیچ وجه آن مطلقه‌ای نیست که امام فرمودند. مطلقه‌ای که الآن متداول است، مطلقه سیاسی



است، در حالی که مطلقه‌های که منظور امام بود، مطلقه اصولی بود؛ یعنی حکومت و دولت، در اداره امور و در نظارت خود، اطلاق و عموم دارد و میتواند در همه امور دخالت کند.

اگر به گذشته نگاه کنیم، فقهای گذشته، در زمان استیلاي استبداد زندگي میکردند؛ ملاحمد نراقی که ولایت عام را مطرح کرده و میگوید: که بهترین فرد برای اداره امور، کسی است که عادل باشد، و از آنجا که فقیه، این شرایط را دارد، باید جای پادشاه بنشیند و کشور را اداره کند. بنابراین، این طرز فکر، مربوط به آن زمان است که در آن زمان، ما میگفتیم: يك آدم نمازخوان روزهبگیر عادل، به مراتب بهتر است از يك پادشاه دائمالخمر سفاک؛ ولي الآن با سبک جدید، نظام عوض شده و ديگر ولایت، در آن معنا هویتي ندارد. اصلاً يك نفر نمیتواند ادارهکننده باشد. امور فنی و تکنیکی، از امور رایانه گرفته تا امور هوایی (فضایی)، اینها اصلاً با روشی که مثلاً شاه بالا مینشست و امر میکرد، عملی نیست.

وقتی امام خمینی ولایت فقیه را مطرح کردند، گفتند: درست است که فقها عصمت پیامبر را ندارند، ولي اختیاراتشان کمتر از پیامبران و حضرت علي(ع) نیست. اصلاً امام خمینی مقابل مردم نایستادند. خطاب امام خمینی فقط به فقهای شوراي نگهبان بود. فقهای شوراي نگهبان، صرفاً يك ذهن بسته غیرمردن سنتی، در مورد مسائل فقهی داشتند؛ مثلاً قانونی وضع شده بود که در آن، غیر از مواد اربعه، گندم و جو و مویز و خرما، که مواد احتکاري ذکر شده در فقه است، لاستیک و دارو را هم آوردند بودند. شوراي نگهبان این قانون را رد میکرد و میگفت: خلاف شرع است؛ چون اینها در کتابهای فقهی سنتی نبودند. این اصلاً با مسائل امروز سازگاري ندارد. الآن احتکار دارو جان ما را میگیرد. یا مسائل جدیدی که پیش میآید. بنابراین، اطلاقی که در کلام امام بود، در مقابل فقها بود که در مقابل آن حدودی قرار گرفت که در کتابهای فقهی آمده بود. به همین علت، بعدها طی نامه‌هایی که به آية الله خامنه‌ای نوشتند، فرمودند:

ر اختیارات حکومت، در چهار چوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام(ص) يك پدیده بی معنا و محتوا باشد.» اشاره میکنم به پیامدهای آن، که هیچ کس نمیتواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابانکشیها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است (خوب این منزلش هست و چهاردیواری اختیاری، اصل تسلیط هست: «الناس مسلطون علي اموالهم»). آیا ولي فقیه خانه را خراب میکند؟ این کار شهرداری است.)، در چهار چوب احکام فرعیه نیست. نظاموظیفه، اعزام الزامی به جبههها، و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا. (میگفتند: خلاف شرع است. نگاه کنید در مثالهایی که حضرت امام زدند، اصلاً مثال برای شخص نیست، مثال موضوع است، که اگر حاکم هست، میتواند در این امور دخالت کند، میتواند قانون نظام وظیفه اجباری بگذارد،



قانون منع ورود و خروج ارز داشته باشد. در صد سال پیش، اصلاً ارز معنا نداشت، طرف يك الاغ سوار میشد میرفت كربلا، نجف و مکه و بر میگشت.) جلوگیری از گرانفروشی و پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو، غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن، که از اختیارات دولت است، بنابه تفسیر شما خارج است، باید عرض کنم که حکومت شعبه‌های از ولایت مطلقه رسولا... (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم میتواند مسجد یا منزلی که در خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم میتواند مساجد را موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت میتواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، يك جانبه لغو کند...».

از بررسی‌های صرف حقوقی فوق چنین میتوان نتیجه گرفت که ولایت مطلقه، اصطلاحی است که جنبه موضوعی دارد نه شخصی؛ بدین معنا که دولت اسلامی، علی‌الطلاق حق دخالت و تصرف در همه موضوعات امور حکومتی را دارد، اما در جای خود. این اختیار مطلق را نمیتوان مانع از تقسیم منطقی وظایف زمامداری، بین قوای متعدد دانست. در حقوق داریم که قراردادی که دولت میبندد، میتواند لغوش کند، در حالی که «المؤمنون عند شروطهم». اینجا این دولت «مؤمن» میتواند «شرط» را بهم بزند؛ چون منافع ملی اقتضا میکند. تقدم منافع عمومی بر منافع خصوصی، این کار را اقتضاء میکند.

به این ترتیب، منظور از ولایت مطلقه‌ای که امام در این نامه به آیه‌الله خامنه‌ای نوشتند، این بود که دست دولت باز باشد. احتکار بیش از آن چهار مورد در کتابهای فقه نیامده است؛ ولی الآن میشود بیاید؛ مانند خراب کردن خانه یا مسجد و تعطیل کردن حج. حج امروز با حج دویست سال پیش فرق دارد. الآن حج، نیاز به ارز دارد. اگر ارز از مملکت خارج شود و مردم به فلاکت بیفتند و ما برویم زیارت کنیم، صحیح نیست. امروز استطاعت فقط فردی نیست، استطاعت ملی هم داریم. مستطیع ملی باید داشته باشیم. بنابراین میگویند: فعلاً حج را دو سال تعطیل کنیم. آقای جواد آملی گفتند: که اینجا منظور از ولایت، ولایت فقیه نیست، ولایت فقه است؛ یعنی فرد نیست، بلکه قانون است که حاکم است. این قانون میگوید که حکومت الآن صلاح میداند که این کار را نکند. حالا این حکومت، کی است؟ امام خمینی است، آیه‌الله خامنه‌ای، آقای خاتمی یا شهردار تهران است؟ هر کسی در حد خودش هست. خیابان شهید محلاتی در اختیار آیه‌الله خامنه‌ای نیست، در اختیار شورای شهر و شهرداری تهران است. اینها میگویند اینجا را خراب کنید. اگر این باشد، ما قبول داریم؛ اما در فضایی که امروز متأسفانه وجود دارد، شخصی فرضش میکنند، خصوصاً شورای نگهبان. در گذشته به‌عنوان مثال، در مورد قانون کار، شورای نگهبان از اول گفت که ما ردش میکنیم؛ مانند همین جرم سیاسی که رد کرد. سرحدی‌زاده



زرنگی کرد و قبلاً از امام اجازه گرفت. گفت:

! چنانچه دولت شرطي گذاشت، مثل شرط ضمن عقد، نظر به اینکه کارفرماها از آب و ارز و انرژی و... استفاده میکنند، بنابراین، در این ارتباط، مجري قانون کار باشند. امام گفتند: چه در گذشته چه در حال، میتوانند. شوراي نگهبان دید که امام فتوا داده است، دیگر نمیتوانست کاری بکند. گفتند: بسیار خوب، حرف امام برای ما لازمالاتباعه است. درباره ماده يك، که امام فرمودند، صحبت نمیکنیم؛ ولي ما ماده به ماده بررسی میکنیم. در حالی که ماده يك، ماده مادر بود. ۷۴ ایراد گرفتند. امام، مجمع تشخیص مصلحت را تأسیس کردند. این موارد و کارهایی که امام کردند، برای مقابله با آن سنگراییهای موجود بود. شوراي نگهبان، گفته است که ولایت مطلقه، یعنی همان مطلقه غیرمقید به هیچ قیدی؛ یعنی رهبر اصلاً مقید به هیچ قانونی نیست.

این اصلاً جزء افتخارات نیست. ما نگاه میکنیم آیهالله خامنهای موضعی که گرفتند درباره تحقیق و تفحص از صدا و سیما، این کار بسیار خوبی بود و اعتبار اجتماعی ایشان را افزایش داد. به نظر میرسد که اگر امام هم بود، این وضعیت را نمیپسندید.

صرف نظر از آنچه از قانون اساسی و قوانین عادی درباره مسؤولیت اجرای قانون اساسی وجود دارد، به نظر شما در يك نگاه کلان و با توجه به روح حاکم در قانون اساسی، کدامیک از گزینههای زیر را ترجیح میدهید؟ به چه دلیل؟

الف) رهبري مسؤول اجرای قانون اساسی باشد.

ب) رئیسجمهور مسؤول اجرای قانون اساسی باشد.

ج) با توجه به اینکه قوا و نهادهای حکومت، هر کدام در محدوده

آیت الله عمید:

تنها ضمانت

اجرای اصول

قانون اساسی،

این است که

سه قوه وظایفشان

را عمل کنند



و رهبري هم

نظارت کند

و با انجام وظايف

اجرايي رهبري،

مسأله

تضمين شده است.

خود، مسؤوليت اجراي اصول مطرح در قانون اساسي را دارند، نيازي به تعيين فردي به عنوان مسؤول اجراي قانون اساسي نيست.

(د) هيچ يك از سه مورد فوق.

آيتالله عميد زنجاني: در شرايط فعلي هيچ كاري نميشود كرد جز اجراي قانون اساسي، آن مقداري كه مربوط به رهبري است؛ يعني سه قوه كار خودشان را انجام ميدهند و رهبري هم نظارت بر سه قوه را انجام ميدهد. اين ضمانت حسن اجراي قانون اساسي است در شرايط فعلي. تكرر ميكنم كه سه قوه، وظيفشان را عمل ميكنند و رهبري هم نظارت ميکند. احتمال تباني بين سه قوه و رهبري هم وجود ندارد، به علت شرايط و كنترلهاي صفاتي كه در رهبري شده است. بنابر اين، تنها ضمانت اجراي اصول قانون اساسي، اين است كه سه قوه وظيفشان را عمل كنند و رهبري هم نظارت كند و با انجام وظايف اجرايي رهبري، مسأله تضمين شده است.

اما يك حالت ايدهآلي داريم كه اگر روزي نوبت دوم بازنگري در قانون اساسي داشته باشيم، چه كار بايد بكنيم؟ اين مسأله بسيار حساسي است. بهترين راه براي اين مسأله، تشكيل دادگاه عالي است؛ يعني قانون اساسي يك دادگاه عالي پيشبيني كند بيرون از دستگاه قضايي كه در عرض سه قوه و مستقل باشد؛ چون اگر در درون سه قوه باشد، استقلال قوا نقض ميشود. نهادي كه قضايي نباشد، ولي ماهيتا كار قضايي انجام بدهد؛ مانند شوراي عالي قانون اساسي فرانسه كه ماهيتا قضايي نيست، اما كار قضايي هم ميکند. يا مانند دادگاه قانون اساسي تركيه كه ماهيتا سياسي است، اما كار قضايي هم ميکند. حزب فضيلت را محروم ميکند، اين كار قضايي است. اين در دنيا متداول است. اين هيأتهاي پيگيري در ادارات هم ماهيتا اداري هستند، قضايي نيستند، ولي كار قضايي ميکند؛ يعني كارمند متخلف را مجازات ميکند با مجازاتهائي كه در قانون پيشبيني نشده است. يا مثلاً جريمههاي راهنمايي و رانندگي، كه قانون، بر عهده خود پليس گذاشته است. پليس هم مجري است، هم همانجا ايستاده، محكمه تشكيل ميدهد و فوري جريمههاي مينويسد.



این منافاتی ندارد؛ یعنی در بعضی از مسائل، از نظر حقوقی پذیرفته است که برخی کارهای فوری قضایی، به صورت اجرایی عمل شود. در هر حال، یک نهاد عالی باید پیشبینی شود که عهدهدار ضمانت اجرایی اصول قانون اساسی باشد که خواهناخواه رهبری در رأس آن است. برای اینکه بتوانیم تعارض را برداریم، باید رهبری یا نماینده رهبری در رأس آن قرار بگیرد؛ مثل مجمع تشخیص مصلحت، یا خود قوه قضاییه که رهبری تعیین میکند. حالا این قابل بحث است که خود رهبر شخصاً در رأس قرار گیرد، که نظارتش بسیار دقیقتر میشود، یا اینکه رئیس این تشکیلات بهوسیله رهبری تعیین شود؛ چون میتواند اعضایش تلفیقی و انتصابی - انتخابی باشد؛ مثلاً در دنیا رسم است که رئیسجمهورهای گذشته، عضو هستند؛ به علت تسلطشان بر مسائل اجرایی. رئیس قوه قضاییه، رئیس قوه مقننه، حضورشان الزامی است؛ چون ماهیتاً قضایی - سیاسی - اجرایی است؛ مانند شورای بازنگری. اگر ترکیبش را در قانون ببینید، یا ترکیبی که امام انتخاب کردند آن ۲۵ نفر را، تلفیقی از قسمتهای مختلف است؛ چون قسمتهای مختلف باید حضور داشته باشند. بنابراین، به نظر میرسد که این مسأله میتواند در آینده، هنگامی که شورای بازنگری، به صورت قانونی تشکیل شد، به عنوان یک پیشنهاد مطرح باشد.

این که حضرتعالی فرمودید که دادگاه قانون اساسی لازم است، منافات دارد با آن بیان اولتان (در بخش اول مصاحبه) که فرمودید: نیازی نبود چنین دادگاهی وجود داشته باشد. قانونگذار اهمالی نکرده است؛ چون که رهبر هست و بر قوای سه گانه نظارت دارد.

آیتالله عمید زنجانی: آن صحبتی که من کردم، معنایش این است که اصلاً این جمله لغو است و باید آنرا برداشت. اینکه «رئیسجمهور مسؤول اجرای قانون اساسی است» این را باید برداریم. اگر این را نگه داریم، آن راه حل است؛ چون ما الآن دچار یک تنش هستیم و هر کس جا دارد بپرسد که این چیست؟ قانون اساسی را که نمیشود بگوییم یک اصلش پررنگ است یک اصلش کمرنگ. اگر این اصل را نگه داریم، باید چنین چیزی به دنبالش به عنوان ضمانت اجرا بیاید. اگر نه، طبق تفسیری که من اول گفتم، این جمله، یک جمله تشریفاتی است.

دکتر مهرپور: اگر بخواهیم در مقام اصلاح، اظهار نظر کنیم و مسأله اصلاح قانون اساسی مطرح شود، باید درباره آن، مطالعه و دقت بیشتری شود که آیا اساساً این عنوان (مسؤول اجرای قانون اساسی) را برداریم؟ یعنی این را که چه کسی مسؤول اجرای قانون اساسی است، را برداریم؛ چون این ساز و کارها به نحوی در قانون اساسی ذکر شده است؛ مثلاً برای این که قانونی خلاف قانون اساسی نیاید، مرجعش شورای نگهبان است. به نحوی به دیوان عدالت اداری مربوط است که میتواند آن را باطل کند. آیا همین عنوان بماند یا عنوان دیگری باشد؟ اگر این عنوان بماند، آیا نیاز به کس دیگری دارد؟ نیاز به رهبری دارد؟ این بحث هنوز پخته نیست و من نمیتوانم نظری بدهم، جای بحث و مطالعه دارد.



آیا واقعا همانطور که گفتیم، تناسب عنوان «مسئولیت اجرای قانون اساسی» با اختیاراتی که به رئیس‌جمهور داده شده، تناسب دارد؟ آیا با توجه به تقسیم اختیاراتی که شده، این عنوان را میتوان برای کسی قائل شد؟ یا اینکه این عنوان را به کسی ندهیم و یا اصلاً تعبیر دیگری باشد؟ همه اینها جای بحث دارد و بنده نظر خاصی ندارم. منتهی فعلاً قانون اساسی را به این شکل داریم و این وظیفه را برای رئیس‌جمهور قائل شده است. قانون عادی سال ۶۵ را هم تا زمانی که نسخ نشده، داریم که این وظیفه را برای رئیس‌جمهور قائل شده است. در آن قانون، فصلی با عنوان تعیین حدود وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور آمده است.

در مجموع، روشها و راهکارهایی پیشبینی شده است. این عنوان باید حتی الامکان بتواند جامه عمل به خود بیوشد. بیاییم مسئولیت رئیس‌جمهور را در طریق اجرا بگذاریم. شاید قانون اساسی به طریقی

دکتر مهرپور:

قانون اساسی،

میثاق بین ملت

و دولت است،

رئیس‌جمهور هم

کسی است که

با رأی مستقیم

مردم انتخاب میشود

و قدرت اداره

مملکت را

بهدست میگیرد،

پس باید

تمهیداتی بیندیشد

که قانون اساسی

اجرا شود



و نقض نشود

و متوقف نماند.

میخواسته بگوید: رئیسجمهوری، که بعد از مقام رهبری، بالاترین مقام رسمی کشور است، نماینده حاکمیت دولت و کشور است. این قانون اساسی، میثاق بین ملت و دولت است، رئیسجمهور هم کسی است که با رأی مستقیم مردم انتخاب میشود و قدرت اداره مملکت را بهدست میگیرد، پس باید تمهیداتی بیندیشد که قانون اساسی اجرا شود و نقض نشود و متوقف نماند.

دکتر هاشمی: این سؤالی که مطرح فرمودید، نیاز به تحلیل دارد و ناگزیرم با نگرشی جامعه شناختی، به آن بپردازم. اگر جامعه، تفکر، اخلاق و فضیلت حاکمیت قانون را بپذیرد، هیچ نگرانی از این بابت نباید وجود داشته باشد که رئیسجمهور بتواند مسؤول اجرای قانون اساسی باشد؛ اما با توجه به ملاحظات آن اشاره شد و گفتیم که عالیتین مقام، مقام رهبری است و رئیسجمهور در عمل نمیتواند بر مقام رهبری نظارت کند، نتیجتاً میتوانیم بگوییم که رئیسجمهور در عمل، بر دیگر نهادهایی که به نحوی زیر نظر یا مرتبط با رهبری هستند، نمیتواند نظارت کند؛ بدین معنا که اینان فکر میکنند که مشروعیت خودشان را از رهبر گرفتهاند که از این بابت، رئیسجمهور کارش کند است.

پس به نظر میرسد که اگر مسؤولیت بر عهده مقام رهبری باشد، با این قید که خود رهبر هم ملتزم به قانون اساسی باشد، شاید بهتر باشد. من معتقدم که مسؤولیت اجرای قانون اساسی باید بر عهده نهاد یا مقامی باشد که از اشراف و نظارت لازم و کافی برخوردار باشد. از آنجا که مقام رهبری، این اشراف و نظارت را دارد، یعنی امکانات کافی نظارت را دارد، فکر میکنم رهبر مناسبتر باشد؛ اما قانون اساسی زمانی تضمین شده خواهد بود که خود مقام رهبری هم به اجرای قانون اساسی التزام داشته باشد و مقام ناظری بر کار او نظارت کند. البته من معتقدم که مجلس خبرگان میتواند بر کار رهبری نظارت کند. اگر رهبر از وظیفه خودش سر باز زند، از عدالت دور شده و اوصاف رهبری را از دست داده است و مجلس خبرگان میتواند او را عزل کند. با توجه به وضعیت اجتماعی ما و با توجه به حالاتی که وجود دارد که مقام ما فوق باید این وظیفه را برعهده بگیرد، به نظر من رهبر مناسبتر است و الا اگر جامعه، وضع مناسبی داشته باشد، در شرایط مطلوب، رئیسجمهور، بهترین شخص بهنظر میرسد؛ اما با توجه به شرایط استثنایی که وجود دارد و با توجه به قداست ویژه و شخصیت ممتاز و متمایزی که برای رهبر ایجاد شده است، رهبر و افراد و دستگاههای زیر نظر او از این نظارت به دور خواهند بود.

: ظاهراً در دورههای گذشته، اختلافاتی بین رئیسجمهور و دستگاههای دیگر بر سر اجرا یا نقض اصولی از قانون اساسی پیش آمد و شورای محترم نگهبان نظر تفسیری خود را در اینباره بیان کرد. آیا شما نظر خاصی درباره تلقی شورای نگهبان



از مسؤولیت رئیسجمهور دارید؟

دکتر هاشمی: من در اینباره اظهار نظر نمیکنم.

آیتالله عمید زنجانی: در اینباره، من حرف نمیزنم. این صلاح نیست.

دکتر مهرپور: شورای نگهبان، که مرجع رسمی تفسیر قانون اساسی است و خود به اعتباری وظیفه مهم پاسداری از قانون اساسی را بر عهده دارد، در مواردی تلقی خود را درباره مسؤولیت رئیسجمهور و انتظار اقدامات مؤثر از سوی او، برای جلوگیری از نقض قانون اساسی، حتی در رابطه با قوه قضاییه و مقننه ابراز داشته است که برای روشن شدن موضوع، به چند مورد اشاره میشود:

الف. در تاریخ ۱۲/۹/۱۳۵۹، شورای عالی قضایی، طی نامه‌های خطاب به شورای نگهبان، درباره خطاری که رئیسجمهور وقت، به علت نقض اصولی از قانون اساسی، به آن شورا کرده بود، سؤال کرده و خواستار اعلام نظر شورای نگهبان در این باره شد که آیا رئیسجمهور چنین حقی را دارد یا خیر. از لحن نامه شورای عالی قضایی پیداست که چنین حقی را برای رئیسجمهور قائل نبوده و اخطار رئیسجمهور را نوعی دخالت قوه مجریه در قوه قضاییه میدانند. نامه شورای عالی قضایی به این شرح است:

شورای محترم نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران!

در نامه‌های که از رئیسجمهور به شورای عالی قضایی رسیده، با استناد به اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی، وظیفه خویش دانسته که در اعمال قوه قضاییه نظارت داشته باشد و نسبت به بعضی از کارهای انجام شده، به شورای عالی قضایی اخطار نموده‌اند. فتوایی نامه رئیسجمهور به پیوست ارسال میشود. در صورتی که طبق اصل یکصد و پنجاه و ششم، نظارت بر حسن اجرای قوانین، با قوه قضاییه است نه ریاست جمهوری، خواهشمند است آن شورای محترم، نظر خود را در این زمینه و اصولاً مفاد اصل یکصد و سیزدهم و محدوده اختیارات ریاست جمهور ابراز کند.

شورای عالی قضایی در تاریخ ۲۸/۸/۱۳۵۹ برای اعمالی مانند: عدم رعایت استتار نور، در منازل و معابر، خرید و فروش غیرمجاز سوخت و کوپن، احتکار یا گرانفروشی مایحتاج عمومی، سد معبر و شایعه‌پراکنی، مجازات‌هایی حسب مورد، از یک ماه تا یک سال حبس و پرداخت جریمه نقدی و مصادره مال و غیره، وضع کرده و تحت عنوان «دستورالعمل تخلفات و جرایم زمان جنگ»، دستور اجرای آن را به حکام شرع و دادرس‌های انقلاب داده بود. رئیسجمهور وقت، با ذکر اصولی از قانون اساسی آنرا مخالف قانون اساسی دانسته و عمل شورای عالی قضایی را نقض قانون اساسی اعلام کرده بود و در پایان نامه خود آورده بود:



با توجه به اصول و قوانین فوق، شورای عالی قضایی (که با تعیین مجازات به وضع و نسخ بعضی از قوانین جزایی مبادرت نموده) قانون اساسی را نقض کرده است. جای تأسف است شورای عالی قضایی که به موجب اصل صد و پنجاه و ششم باید ناظر حسن اجرای قوانین باشد، به نقض آشکار قانون اساسی اقدام نماید. اینک حسب وظیفه‌های که به موجب اصل صد و سیزدهم قانون اساسی از لحاظ مسؤولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه، عهده دارم به شورای عالی قضایی اخطار میکنم از نقض قانون و تجاوز به حدود صلاحیت و وظایف قوه مقننه اجتناب کند. بدیهی است دستورالعمل خلاف قانون آن شورا بیاعتبار و ملغیالتر است.

شورای نگهبان در پاسخ، با تفسیر کوتاهی که به شورای عالی قضایی ارائه داد، در واقع بر عمل رئیس‌جمهور و استنباط وی از اصل صد و سیزدهم قانون اساسی صحه گذاشت. نظر شورای نگهبان، که در تاریخ ۸/۱۱/۱۳۵۹ به شورای عالی قضایی اعلام شد، بدین شرح است:

عطف به نامه شماره ۸۲۵۵/ش - ۱۲/۹/۱۳۵۹ موضوع در جلسه رسمی شورای نگهبان مطرح و مورد بررسی قرار گرفت و به این شرح، اظهار نظر شد: «رئیس‌جمهور با توجه به اصل صد و سیزدهم حق اخطار و تذکر را دارد و منافاتی با بند ۳ اصل صد و پنجاه و ششم ندارد.»

ب. شورای نگهبان در نظر مورخ ۱/۱۱/۱۳۶۰ خود، در پاسخ به نامه رئیس‌جمهور وقت، درباره تشکیل واحد بازرسی ویژه، ضمن رد تشکیل واحد بازرسی، این مطلب را مورد تأکید قرار داد که مستفاد از اصل صد و سیزدهم و صد و بیست و یکم و اصول متعدد و مکرر قانون اساسی، این است که رئیس‌جمهور، پاسدار مذهب رسمی کشور و مسؤول اجرای قانون اساسی است و در این رابطه میتواند از مقامات مسؤول اجرایی، قضایی و نظامی توضیحات رسمی بخواهد و مقامات مذکور موظفند توضیحات لازم را در اختیار ریاست جمهوری بگذارند و رئیس‌جمهور موظف است چنانچه جریانی را مخالف مذهب رسمی کشور و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی تشخیص داد، اقدامات لازم را معمول دارد.

ج. در تاریخ ۱۰/۶/۱۳۶۲ شورای نگهبان لایحه قانونی تعزیرات را، که از سوی مجلس شورای اسلامی تصویب شده بود، بدین علت که در تهیه لایحه مزبور، اکثریت اعضای شورای عالی قضایی شرکت نداشتند، مغایر بند ۲ اصل صد و پنجاه و هفتم قانون اساسی اعلام کرد.

دکتر مهرپور:

این نوع تعبیرات

و اعلام نظرها

نشان میدهد



که از نظر
شورای نگهبان،
رئیس‌جمهور،
طبق اصل
صدوسیزدهم
قانوناساسی،
حق اقدام برای
جلوگیری از روند
مغایر و ناقض
قانون اساسی را
حتی در ارتباط با
قوه قضاییه
و مقننه دارد.

مجلس این ایراد را نپذیرفت و از شورای نگهبان خواست که اگر در ماهیت امر، اشکال شرعی و قانون اساسی وجود دارد، ظرف ده روز اعلام کرده و گرنه مصوبه مجلس، قابل اجرا خواهد بود و چون شورای نگهبان بر نظر خود باقی بود، پس از انقضای ده روز، رئیس مجلس، مصوبه مجلس را با این استدلال که شورای نگهبان در مهلت مقرر، اظهار نظر نکرده، برای امضای رئیس‌جمهوری فرستاد و رئیس‌جمهور هم با همین تصور، آن را امضا کرد و مصوبه در تاریخ ۲۳/۸/۱۳۶۲ با انتشار در روزنامه رسمی، به اجرا درآمد؛ ولی شورای نگهبان طی نامه‌های خطاب به رئیس مجلس، این مصوبه را غیرقانونی اعلام کرد و عمل مجلس و امضا و اجرای مصوبه را موجب نقض اصول متعدد قانون اساسی دانست و رونوشت نامه خود را جهت استحضار و اقدام لازم، برای رئیس‌جمهور وقت ارسال کرد و در واقع، از رئیس‌جمهور خواست به لحاظ مسؤولیتی که در مورد اجرای قانون اساسی دارد، از اجرای این مصوبه، که موجب نقض قانون اساسی، است جلوگیری کند.

شورای نگهبان در نامه مفصل دیگری مستقیماً به ریاست جمهوری، ایرادات لایحه تعزیرات و روند خلاف قانون اساسی آنرا ذکر کرد و در بیان نامه خطاب به رئیس‌جمهور اعلام داشت:

... خواهشمند است از دستور مؤکد منع اجرای این لایحه، شورای نگهبان را مطلع فرمایید.



این نوع تعبیرات و اعلام نظرها نشان می‌دهد که از نظر شورای نگهبان، رئیس‌جمهور، طبق اصل صد و سیزدهم قانون اساسی، حق اقدام برای جلوگیری از روند مغایر و ناقض قانون اساسی را حتی در ارتباط با قوه قضاییه و مقننه دارد. بر اساس همین نظر شورای نگهبان، رئیس‌جمهور طی نامه مورخ ۴/۹/۱۳۶۲ به شورای عالی قضایی، با توجه به نظر شورای نگهبان، مبنی بر مغایر بودن لایحه تعزیرات با قانون اساسی، به لحاظ عدم رعایت بند ۲ اصل صد و پنجاه .

آیت الله عمید:

هیأت پیگیری

یک مفهوم اجرایی

دارد، در حالی که

این هیأت، کار

اجرایی نمیکند،

بلکه کار حقوقی

میکند؛ یعنی

آن پیگیری که

در قانون عادی

آمده، با این

پیگیری که پسوند

این هیأت است،

فرق میکند.

هفتم، اعلام داشت:

... دستور فرمایید:

۱. تا اطلاع بعدی، از اجرای لایحه قانونی یاد شده، خودداری شود.

۲. چگونگی رعایت یا عدم رعایت بند ۲ اصل صد و پنجاه و هفتم به اطلاع اینجانب برسد.



نمونه‌های ذکر شده، به خوبی نشان می‌دهد که از دید شورای نگهبان، وظیفه رئیس‌جمهوری در اجرای قانون اساسی، طبق اصل صد و سیزدهم، کاملاً معنا دار، مهم و مؤثر بوده و رئیس‌جمهور میتواند و باید اقدامات عملی لازم را برای جلوگیری از نقض اصول قانون اساسی به‌عمل آورد.

: همانطور که مستحضرید، ریاست محترم جمهوری برای انجام دادن مسؤولیت اجرای قانون اساسی، هیأتی به نام «هیأت پیگیری اجرای قانون اساسی» تأسیس کردند که درباره وجاهت قانونی این هیأت، نظریات متفاوتی ارائه شده است. نظر شما در اینباره چیست؟

آیت‌الله عمید زنجانی: من دو مطلب دارم: یکی اینکه این هیأت، قانونی نیست؛ برای اینکه پیشبینی نشده است. قانونی نیست، دو معنا دارد: یکی اینکه مخالف قانون است؛ یعنی یک قانونی داشته باشیم و عملی با آن مخالف باشد. به این معنا غیرقانونی نیست؛ اما به این معنا غیرقانونی است که در قانون پیشبینی نشده است. الآن هم تفسیر جا افتاده شورای نگهبان، این است که هر چه در قانون اساسی پیشبینی نشده، غیرقانونی است. حق هم با شورای نگهبان است؛ یعنی اینطور نیست که هر چه در قانون اساسی نیامده، منطقه آزاد باشد. در شرع، «مالانص فیه» حوزه اصل اباحه است. شرع میدانسته و عمداً نیاورده است تا آزاد باشد؛ ولی در قانون، به عکس است. بنابراین، هر چه قانونی نباشد، غیرقانونی میشود.

هیأت پیگیری یک مفهوم اجرایی دارد، در حالی که این هیأت، کار اجرایی نمیکند، بلکه کار حقوقی میکند؛ یعنی آن پیگیری که در قانون عادی آمده، با این پیگیری که پسوند این هیأت است، فرق میکند.

دکتر هاشمی:

در زمان

آیه‌الله خامنه‌ای،

در نهاد

ریاست جمهوری،

معاونت حقوقی

و اجرای

قانون اساسی

وجود داشت



که هم امور حقوقی

در دست او بود

و هم مسؤولیت

اجرای

قانون اساسی.

مسأله را عوض نمیکند. البته درباره پیگیری به معنای بازرسی، را ما حرفی نداریم ولی این پیگیری، پیگیری بازرسی نیست. بازرسی به این معنا که بررسی کنند و ببینند چه خبر است، حق رئیسجمهور است؛ برای اینکه حضور دارد. این قانونی که امضا کرد، باید ببیند چه بلایی سرش آمده است. شما اگر آییننامه داخلی این هیأت پیگیری را ببینید، فراتر از پیگیری به معنای اجرایی و استطلاعی است و این در قانون پیشبینی نشده است.

نکته دوم این است که اینان تفسیر حقوقی میکنند. تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است. پس اولاً جایگاه آن، غیرقانونی است. ثانياً بیاثر و بیفایده است.

دکتر هاشمی: رئیسجمهور وظایف و اختیاراتی دارد. برای انجام وظایف و اختیاراتش نیاز به نهاد و دستگاه دارد، حتی میتواند معاونانی هم برای انجام وظایفش داشته باشد؛ همچنان که اصل صد و بیست و چهارم قانون اساسی میگوید: «رئیسجمهور میتواند برای انجام وظایفش معاونانی داشته باشد.» غیر از معاون اول، معاون پارلمانی حقوقی، اجرایی و دیگر معاونان را دارد. این يك امر کاملاً طبیعی است؛ همچنان که يك وزیر نمیتواند همه وظایفش را خودش انجام بدهد؛ اما باید توجه داشت که رئیسجمهور شخصا (نه بهعنوان شخص) یعنی مقاما خود او مسؤول اجرای قانون اساسی است و اگر قرار باشد برای اجرای قانون اساسی، تصمیمی بگیرد، میگیرد؛ اما برای انجام این وظیفه، نیاز به نهاد و همکاران و همراهانی دارد که باید اولاً کاغزاران خوبی باشند، ثانياً متخصص باشند، ثالثاً تحلیلگر باشند و رابعاً بهعنوان بازوی رئیسجمهور، کار نظارتی را انجام دهند. به همین علت رئیسجمهور ناگزیر است که برای انجام این وظیفه، دستگاهی، نهادی، مسؤولی، هیأتی یا گروهی را داشته باشد؛ همچنان که قبلاً هم در زمان آيةالله خامنه‌ای، در نهاد ریاست جمهوری، معاونت حقوقی و اجرای قانون اساسی وجود داشت که هم امور حقوقی در دست او بود و هم مسؤولیت اجرای قانون اساسی. او به نمایندگی از رئیسجمهور، این کار را انجام میداد.

اما اگر قرار باشد که رئیسجمهور، اقدام اجرایی کند که ضمانت اجرا داشته باشد، این بر عهده شخص رئیسجمهور است. بنابراین، هیأت پیگیری اجرای قانون اساسی، که رئیسجمهور آنرا تأسیس کرده، يك بازو بیشتر نیست و خلاف قانون اساسی هم بهنظر نمیرسد؛ یعنی رئیسجمهور برای اجرای قانون اساسی، ناگزیر است که همکارانی داشته باشد؛ ولی آنان



اقدامی نمیکنند که اقدام حقوقی باشد، بلکه اقدام اداری میکنند. به بیان بهتر، میتوانیم بگوییم که مسؤلیت اجرای قانون اساسی از نظر حقوقی، بر عهده رئیسجمهور است. از نظر اداری به شرط اینکه کمک به رئیسجمهور باشد، میتواند برعهده افراد دیگری، از جمله، هیأت پیگیری اجرای قانون اساسی باشد؛ همچنان که به موجب قانون، بر اساس اصل صد و سی و هشتم قانون اساسی، رئیس مجلس ناظر بر آییننامه‌های دولتی است. مصوبات دولت برای رئیس مجلس فرستاده میشود. رئیس مجلس که وقت این کارها را ندارد، این باید بر عهده یک گروه متخصص باشد. لذا برای اجرای اصل صد و سی و هشتم قانون اساسی، دستگاهی تأسیس کردند. خوب، در این مورد هم دستگاهی درست شده که این وظیفه را انجام بدهد؛ اما انشای قضیه با رئیسجمهور است.

: معمولاً در قوانین اساسی، ضمن اینکه به مسأله اجرای قانون اساسی اهتمام میشود، به پیگرد قانونی متخلفان نیز توجه خاص میشود و یک دادگاه عالی به همین منظور پیشبینی میشود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در این باره صراحتی وجود ندارد؛ اما اخیراً بحثهایی برای تأسیس چنین دادگاهی مطرح شده است؛ آیا از نظر شما دادگاه قانون اساسی لازم است؟ کدام مرجع را برای تشکیل آن صالح میدانید؟

دکتر مهرپور: بله، چندی است این نظریه مطرح است که برای صیانت از قانون اساسی و تضمین حفظ و حراست از آن، باید دادگاهی تشکیل شود که به موارد نقض و تجاوز از قانون اساسی رسیدگی کند و با تعقیب و کشف موضوع، متخلفان را تحت پیگرد قرار داده و آنان را به مجازات برساند. تا کنون دو طرح به مجلس شورای اسلامی ارائه شده است: طرح اول مربوط به دوره چهارم مجلس بود که در سال ۱۳۷۴ تقدیم مجلس شد و در آن پیشبینی شده بود که دادگاه قانون اساسی، مرکب از یک رئیس و دو مستشار باشد که از بین قضات واجد شرایط تصدی دادگاه عالی انتظامی قضات، از سوی رئیس قوه قضاییه منصوب میشوند و یک هیأت عالی تجدید نظر نیز مرکب از رئیسجمهور، رئیس قوه قضاییه، یک نفر از فقهای شورای نگهبان، یک نفر از حقوقدانان شورای نگهبان و رئیس دیوان عالی کشور، پیشبینی شده بود که بهعنوان مرجع رسیدگی به تجدیدنظر آرای دادگاه صیانت از قانون اساسی، عمل کند.

طرح دوم در دوره پنجم مجلس و در سال ۱۳۷۶ تقدیم مجلس شد که همانکون در مجلس موجود است؛ ولی مدتی است بحثی درباره آن صورت نمیگیرد. طبق طرح اخیر، دادگاه عالی، مرکب از یک رئیس و دو عضو و احياناً يك عضو معاون است که از بین قضات عالیرتبه، به پیشنهاد رئیس قوه قضاییه و تأیید مقام معظم رهبری منصوب میشوند و مرجع تجدید نظر آن، هیأتی است مرکب از رئیس قوه قضاییه، رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور.

در هر دو طرح، دادگاه عالی صیانت از قانون اساسی، در واقع، يك دادگاه عالی کیفی اختصاصی محسوب میشود که به اتهام نقض اصول قانون اساسی از سوی مسؤولان، رسیدگی میکند و مرتکبان را به مجازاتهایی از قبیل انفصال و حبس



محکوم میکند.

تقریباً میتوان گفت که در بیشتر قوانین اساسی کشورهای مختلف، به نوعی درباره نحوه صیانت از قانون اساسی و جلوگیری از نقض اصول آن، تمهیداتی اندیشیده شده است و نگرانیها بیشتر مربوط به تصویب قوانین عادی یا فرامین و دستورالعملهای اجرایی مغایر قانون اساسی است و مراجعی برای بررسی این موضوع و جلوگیری از تصویب قوانین و فرامین خلاف قانون اساسی یا ابطال آنها پیشبینی شده است. به طور کلی، میتوان گفت که سه نوع مرجع مختلف، برای این منظور، در قوانین اساسی دنیا به چشم میخورد:

۱. بالاترین مرجع عادی قضایی:

در قانون اساسی بعضی کشورها، مرجع تشخیص و انطباق قوانین عادی و یا فرامین و دستورالعملهای قانونی با قانون اساسی، دیوان عالی کشور، بالاترین مرجع قضایی عادی کشور است؛ مثلاً قانون اساسی ژاپن، مالزی و فیلیپین اینچنینند. در برخی کشورها به طور کلی، این صلاحیت به دادگاهها داده شده است که از اجرای قوانین مصوب مجلس و مغایر قانون اساسی، خودداری کنند. ماده ۱۴ از فصل ۱۱ قانون اساسی سوئد، این صلاحیت را برای دادگاهها به رسمیت شناخته است. میتوان گفت که همان صلاحیت، در اصل صد و هفتادم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برای دادگاهها شناخته شده است که میتوانند و بلکه مکلفند از اجرای تصویبنامهها و آییننامههای مخالف قوانین، خودداری کنند. قانون اساسی سوئد در مورد قوانین مصوب مجلس نیز این صلاحیت را برای دادگاه قائل شده است.

۲. نهاد غیرقضایی مستقل:

در برخی کشورها، طبق قانون اساسی، یک نهاد خاص غیرقضایی و مستقل، در کنار قوه قضاییه ایجاد شده که وظیفه انطباق مصوبات مجلس و فرامین لازمالاجرای دولتی را با قانون اساسی بر عهده دارد. نمونه روشن و مشخص این وضعیت را میتوان در قانون اساسی فرانسه دید. طبق اصل ۵۶ قانون اساسی فرانسه، شورای «شورای قانون اساسی»، مرکب از نه نفر، سه نفر به انتخاب رئیسجمهور، سه نفر به انتخاب رئیس مجلس ملی و سه نفر به انتخاب رئیس مجلس سنا تشکیل میشود. رؤسای جمهور سابق نیز خودبخود، مادامالعمر عضو این شورا هستند. وظیفه شورای مزبور، بررسی انطباق قوانین مصوب مجلس، با قانون اساسی و نیز نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس و همپرسی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز چنانکه بعداً خواهیم دید، همین روش را اتخاذ کرده است.

۳. دادگاه خاص قانون اساسی:

در قوانین اساسی بسیاری از کشورها، دادگاههای خاص به نام «دادگاه قانون اساسی» یا «دیوان قانون اساسی» پیشبینی شده که وظیفه اصلی آن، بررسی انطباق قوانین عادی و فرامین دولتی با قانون اساسی است. در برخی قوانین اساسی،



تفسیر قانون اساسی، نظارت بر انتخابات و احیانا محاکمه بعضی از مقامات، مانند رئیس‌جمهور، نیز بر عهده چنین دادگاهی گذاشته شده است. در بعضی قوانین اساسی، به‌طور نسبتاً مفصل، طرز تشکیل این نوع دادگاه و وظایف آن، بیان شده و تفصیل موضوع به قوانین عادی محول شده است؛ مثلاً در قوانین اساسی آلمان، ترکیه، مصر، سوریه، ایتالیا و کویت، دادگاه خاص قانون اساسی پیشبینی شده است.

همان طور که ملاحظه میشود، در این چند نمونه قانون اساسی، که ذکر شد، تعیین تشکیل مرجع رسیدگیکننده به انطباق قوانین با قانون اساسی، صریحاً در خود قانون اساسی پیشبینی شده است و هر چند ما استقرای تام و کاملی در قوانین اساسی دنیا به عمل نیاوردیم و طبعاً نمیتوان به نتیجه کلی قطعی دست یافت، ولی در عین حال، میتوان این استنباط را داشت که تعیین و تشکیل مرجعی که بخواهد به بررسی انطباق قوانین و مقررات با قانون اساسی بپردازد و نظر بدهد، خواه در شکل یک نهاد غیرقضایی و یا یک دادگاه خاص و یا حتی با دادن صلاحیت به دادگاههای عمومی یا دیوان کشور، باید به نحوی در قانون اساسی ذکر شده باشد و بدون ذکر در قانون اساسی، به‌صورت تفصیل یا اجمال، از طریق دیگر، مرجعی برای این منظور نمیتواند تشکیل شود.

در بین سه روش ذکر شده، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از روش دوم پیروی کرده و مشی قانون اساسی فرانسه را پیش گرفته است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یک نهاد غیرقضایی خاص و مستقل به نام شورای نگهبان پیشبینی کرده است و وظیفه انطباق قوانین عادی با قانون اساسی و تفسیر قانون اساسی و نیز نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس خبرگان، مجلس شورا و همپرسی را بر عهده آن گذاشته است. همچنین در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مسؤولیت اجرای قانون اساسی، طبق اصل صد و سیزدهم به عهده رئیس‌جمهور گذاشته شده است که با عنایت به وجود اصل این مطلب در قانون اساسی، قانون عادی مصوب سال ۱۳۶۵ مجلس شورای اسلامی، تا حدودی این امر را انجام داده است. در هیچ یک از اصول قانون اساسی، صلاحیت تصمیمگیری درباره انطباق قوانین عادی با قانون اساسی، به دادگاههای دادگستری یا مشخصاً دیوان عالی کشور داده نشده و تشکیل دادگاه خاص قانون اساسی نیز، نه تلویحاً نه تصریحاً، پیشبینی نشده است.

چنانکه دیدیم، در کشورهایی که قانون اساسی آنها دادگاه خاص قانون اساسی را پیشبینی کرده، کار این دادگاه، کار تشخیصی است که البته بر این تشخیص، ترتیب اثر داده میشود؛ ولی وظیفه تعقیب و محکوم کردن و تعیین مجازات افراد خاطی و متخلف، به آن داده نشده است. البته در بعضی موارد، مانند آنچه در قانون اساسی ایتالیا آمده، محاکمه بعضی مقامات، مانند رئیس‌جمهوری نیز به آن داده شده است که در آن صورت، با ترکیب خاص و آیین دادرسی ویژه‌ای این محاکمه را انجام میدهد؛ ولی در این مورد هم، چنین نیست که محاکمه رئیس‌جمهور، به‌عنوان تخلف از قانون اساسی،



در این دادگاه بررسی شود، بلکه رسیدگی به اتهامات رئیس‌جمهوری، به لحاظ موقعیت مقامی وی، در این دادگاه اختصاصی صورت می‌گیرد.

به هر حال، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آنچه مربوط به تشخیص انطباق یا عدم انطباق قوانین عادی با قانون اساسی، تفسیر قانون اساسی و نظارت بر انتخابات و همپرسی است، بر عهده شورای نگهبان است.

دکتر مهرپور:

از اصول مختلف

قانون اساسی و

به خصوص، اصل

صد و هفتاد و دو

به خوبی استفاده

میشود که

قانون اساسی،

موافق تشکیل

دادگاه‌های

اختصاصی نیست

و...

اساسی، بر عهده رئیس‌جمهوری است. پس نمیتوان دادگاهی به نام دادگاه قانون اساسی تشکیل داد که به این امور بپردازد؛ اما درباره تعقیب و محاکمه و تعیین مجازات نیز باید گفت که اگر تخلف و تجاوز به قانون اساسی جرم باشد، مرجع رسیدگی جرایم و حکم به مجازات، برای همه و در همه زمینها، دادگاه‌های عمومی دادگستری هستند. طبق اصل صد و چهلم قانون اساسی، رسیدگی به اتهام رئیس‌جمهور و معاونان و وزیران، در مورد جرایم عادی، با اطلاع مجلس شورای اسلامی، در دادگاه‌های عمومی دادگستری انجام میشود و اگر جرم، سیاسی محسوب شود، مرتکب آن، هر کسی که باشد، طبق اصل صد شصت و هشتم، مرجع رسیدگی به آن، محاکم دادگستری و با حضور هیأت منصفه است.

در مورد تخلف رئیس‌جمهور از وظایف قانونیاش، که از جمله میتواند تخلف از قانون اساسی باشد، طبق بند ۱۰ اصل صد و دهم قانون اساسی، دیوان عالی کشور صلاحیت رسیدگی دارد و اگر دیوان کشور حکم به تخلف داد، رهبر میتواند با در نظر گرفتن مصالح کشور، او را عزل کند. طبعاً اگر در این مورد هم تخلف، جرم محسوب شود، از حیث رسیدگی به جرم و



تعیین مجازات، دادگاه‌های عمومی، صالح به رسیدگی هستند. از اصول مختلف قانون اساسی و به خصوص، اصل صد و هفتاد و دو به خوبی استفاده میشود که قانون اساسی، موافق تشکیل دادگاه‌های اختصاصی نیست و فقط در مورد جرایم خاص نظامی و انتظامی، اعضای نیروهای مسلح و نیروی، انتظامی تشکیل محاکم اختصاصی نظامی مجاز شمرده شده است.

بنابراین، میتوان گفت که تشکیل دادگاه عالی صیانت از قانون اساسی، که يك دادگاه اختصاصی تلقی میشود، از آنجا که تصریحا در قانون اساسی پیشبینی نشده است، نمیتواند با قانون عادی ایجاد شود و مصوبه‌ای که بخواهد چنین دادگاهی را ایجاد کند، شبهه قوی مغایرت با قانون اساسی دارد، ضمن اینکه مفید بودن عملی تشکیل این دادگاه، با توجه به تجربه ناموفقی که تاکنون از تکثیر نهادهای مختلف داشته‌ایم، قویا مورد تردید است.

دکتر هاشمی: برای اجرای قانون اساسی، باید مقام ناظری وجود داشته باشد تا نظارت‌های لازم را انجام بدهد. اگر تخلفی از این بابت صورت بگیرد، به دادگاه نیاز است. به نظر نمیرسد که با وجود مسؤول نظارت بر مصوبات مجلس، نیازی به دادگاه داشته باشیم.

در این خصوص، من یکی از کشورها را، مانند آمریکا یا آلمان یا ژاپن، به‌عنوان نمونه عرض میکنم. در آمریکا دادگاه دیوان عالی ایالات متحده، که متشکل از نه عضو است، مسؤولیت نظارت بر اجرای قانون اساسی را بر عهده دارد؛ اما این دادگاه، مانند دادگاه‌های دادگستری نیست. دیوان عالی است که این کار را انجام میدهد و نظارت میکند. اگر این دادگاه، در مقام قضاوت، تخلف یا جرمی به علت عدم اجرا یا نقض قانون اساسی ببیند، دیگر صالح به رسیدگی نیست، بلکه دادگاه‌های عمومی دادگستری، صالح به رسیدگی هستند.

در کشور ما به طور کلی، رئیس‌جمهور در مقام نظارت بر اجرای قانون اساسی، یا شخصا در نهادهای زیردست خودش به‌عنوان رئیس قوه مجریه، که بر کار وزیران نظارت و اشراف دارد، میتواند اقدام کند و عمل آنان را ابطال کند. البته نظارت اصطلاحاً به‌صورت سلسله‌مراتبی است. بنابراین، در خصوص قوه مجریه، خود رئیس‌جمهور مسؤول است؛ اما همین رئیس‌جمهور اگر ببیند در قوه مجریه، تخلفی از قانون اساسی صورت گرفته است که این تخلف، مسؤولیت کیفری هم داشته است، فرد متخلف را، ضمن آنکه از نظر اداری و سیاسی، خود اقدام میکند، به دستگاه قضایی برای محاکمه معرفی میکند. در مورد دیگر قوا بر اساس ماده ۱۵ اختیارات ریاست جمهوری، رئیس‌جمهور حق اخطار به قوای سه‌گانه را دارد؛ اما بر اساس ماده ۱۴، اگر تخلفی در دستگاهها صورت گرفته باشد، این تخلف را به عالیترین مقام دستگاه معرفی میکند تا او اقدام کند. ممکن است این يك اقدام اداری باشد که در جای خود انجام میشود؛ ولی اگر تخلف، جرم باشد نیز او را به دستگاه آیت الله عمید:



بعضی از مسائلی که ما در قانون اساسی داریم، اینها عکسالعمل شرایط قبل از پیروزی انقلاب است و در آن شرایط، لازم بود؛ ولی به تدریج که این مسائل حالت عادی پیدا میکند، خواهناخواه باید فرصت تجدید نظر باشد. قضایی معرفی میکند. در این مورد، دستگاه قضایی مسؤول رسیدگی به جرایم است و به نظر نمیرسد که در کشور ما نیاز به دادگاه ویژه قانون اساسی باشد.

در پایان، اگر نکته خاصی هست، بفرمایید.

آیتالله عمید زنجانی: آخرین مطلبی که هست، این است که بعضی از مسائلی که ما در قانون اساسی داریم، اینها عکسالعمل شرایط قبل از پیروزی انقلاب است و در آن شرایط، لازم بود؛ ولی به تدریج که این مسائل حالت عادی پیدا میکند، خواهناخواه باید فرصت تجدید نظر باشد و کار خوبی شد که در شورای بازنگری، اصل صد هفتاد و هفتم اضافه شد؛ مثلاً اینکه ما در قانون اساسی، علنی بودن مجلس را الزامی کردیم و شرایط تشکیل جلسات غیرعلنی را آنقدر تنگ گرفتیم که بسیار شاذ و نادر میتواند جلسهای غیرعلنی باشد، این اصلاً مال شرایط امروز نیست. يك قانون عکسالعملی است؛ چون قبلاً مجلس، فرمایشی بوده، درها بسته بوده و مردم مطلع نمیشدند، برای اینکه مردمی بودن مجلس را به اثبات برسانیم، گفتیم که علنی باشد؛ اما خیلی باز عمل کردیم. در زمان جنگ، برخی از ضربیهایی که میخوردیم از جلسات علنی مجلس بود؛ یعنی نمایندهها همه چیز را میگفتند، چارهایی هم نداشتند؛ مثلاً نماینده شهری بود که آن شهر پدافند هوایی نداشت. میآمد در مجلس و داد میزد که منطقه من پدافند ندارد، آمار هم میداد که مثلاً دو تا ضد هوایی و يك کالیبر ۵۰ هست. دشمن فردا میآمد و آنجا را میزد.

یا مثلاً ورود مستشاران خارجی را به طور کلی ممنوع کردیم؛ اما این مال شرایط امروز نیست. مستشاران خارجی الزاماً آمریکایی و انگلیسی که نیستند. مستشاران پاکستانی، که نمیتوانند بر ما حاکم باشند؛ مثلاً ما در جنگ میتوانستیم از مستشاران خارجی استفاده کنیم، نه آن خارجی که کوچکترین حرفی بزند، بلکه آنان که فقط پول بگیرند و برای ما کار کنند. .

آیت الله عمید:

جو مملکت به گونهای است که ممکن است يك وقت چارهایی نباشد جز اینکه فرمان بازنگری، توسط رهبری صادر شود. اینگونه نباشد که هیچ کس کاری در این زمینه نکرده باشد و دیگران بیایند و به ما دیکته کنند.



میداد. خلبانانشان خارجی بودند تا چه رسد به کارهای دیگر. یا مثلاً ما نیروهای مسلح را جزء قوه مجریه قرار دادیم. نیروهای مسلح جزء قوه مجریه است؛ اما فرماندهی آن، بیرون. چه ضرورتی دارد؟ بسیاری از کشورها نیروهای مسلح را یک نهاد مستقل زیرمجموعه رهبری قرار میدهند. ما نهاد زیر مجموعه رهبری که داریم، مانند مجمع تشخیص مصلحت، این هم یکی دیگر.

یا مثلاً اسم دادستان کل، آمده است، اما مسؤولیتی ندارد. من در کمیسیون قضایی شورای بازنگری بودم و خیلی زحمت کشیدم، قوانین را دیدم. مسؤولیتهای قضایی که جا مانده، یعنی نه در حوزه شورای عالی قضایی است، نه در حوزه دیوان عالی کشور و نه در حوزه بازرسی، اینها را من جمعآوری کردم، چهار پنج تا شد. گفتم: این چهار پنج تا را، که بی صاحب است، بگذاریم بر عهده دادستانی کل. خدا حفظ کند آقای مشکینی را که رئیس کمیسیون قضایی بازنگری بود، ایشان گفتند: ما از فرمایش امام تخطی نمیکنیم، امام هشت محور را تعیین کردند. البته حق هم با ایشان بود؛ چون دست میخورد، کمکم سرایت میکرد به موارد دیگر و شیرازه بهم میخورد.

برای آینده به جای این سر و صداها باید مرکزی باشد که افرادی بی نام و نشان، که اهل تظاهر نیستند، در آنجا جمع شوند، صرفاً افراد فقهی و حقوقی (البته با توجه به شرایط سیاسی عمومی کشور) این مسائل را پیشبینی کنند و آماده باشند. خدای نکرده، یک وقت میبینیم که در برابر کار انجام شده قرار گرفتیم. جو مملکت به گونهای است که ممکن است یک وقت چارهایی نباشد جز اینکه فرمان بازنگری، توسط رهبری صادر شود. اینگونه نباشد که هیچ کس کاری در این زمینه نکرده باشد و دیگران بیایند و به ما دیکته کنند. اگر از پیش، چیزهایی را آماده داشته باشیم، میشود اینها را جایگزین کرد.

از کارهای خوبی که دبیرخانه خبرگان کرد، این بود که عدهای را به دور از دوربین و خبرنگار و سر و صدا، جمع کرد و یک دوره، مسأله ولایت فقیه را مخالف و موافق، بحث و بررسی کردند. البته خیلی به نتیجه نرسید؛ ولی کار خوبی بود. مخالفان حرفهایشان را میزدند، موافقان هم حرفهایشان را میزدند، بدون اینکه در بیرون منعکس شود. الآن هم یک جایی باید باشد (البته کار خبرگان تنها نیست).

شرایط انتقالی بدی را میگذرانیم. این شرایط انتقالی، یا ما را به کلی از مبانی و اصول انقلاب دور خواهد کرد و یا نه، پختهتر خواهد کرد و کشور جا افتادهای خواهیم داشت؛ مانند جنگ، که ما را پخته و جا افتاده کرد. اگر این اوضاع آشفته سیاسی هم، مانند جنگ، اثری این گونه داشته باشد، ما از نظر سیاسی هم میتوانیم یک وزنه با ثبات باشیم.

یادم هست در سفری رسمی که به چین رفته بودیم، (آن زمان، رئیس کمیسیون قضایی مجلس بودم) با مقامات چینی ملاقات رسمی داشتیم. رئیس کنگره چین، میگفت که آمریکاییها ما را نشناختند. خیلی با اطمینان میگفت. آن زمان، یک



تنش بینالمللی به وجود آمده بود که آمریکا بد جوری به چین پیله کرده بود که حتی بعضی گمان میکردند که مسأله فروپاشی، برای چین هم پیش میآید. آن نماینده مجلس، که از مقامات بالا بود، خیلی با اطمینان خاطر میگفت که آمریکاییها ما را نشناختند.

اگر ما این دوران سیاسی را هم پشت سر بگذاریم، میتوانیم از نظر سیاسی هم جا افتاده باشیم. شما میدانید که روزی نیست که در پارکهای لندن، شورش و بحث و اینگونه مسائل نباشد، از ملکه گرفته تا پایینترین فرد را بد و بیراه میگویند. یا مثلاً این همه آزادی که در آمریکا هست و جراید هرچه میخواهند، مینویسند؛ اما اینها نظامشان ثابت است. ما هم اگر از این تنشهای سیاسی، به يك ثبات سیاسی، ریشهدار برسیم، عیبی ندارد. این يك نعمت الهی است؛ همانطور که جنگ نعمت بود؛ اما اگر خدای ناکرده، آسیب ببینیم، خیلی عقبگرد خواهیم داشت.
